

نُه شرح و تفسیر درباره‌ی حزب کمونیست - فصل ۱

حزب کمونیست چیست؟

مقدمه

در طول بیش از ۵ هزار سال، مردم چین در سرزمینی پرورش یافته توسط ”رودخانه‌ی زرد“ و ”رودخانه‌ی یانگ‌تسه“، تمدنی شکوهمند خلق کردند. در طول این سال‌های طولانی، سلسله‌ها آمدند و رفتند و فرهنگ چین روبه فزونی و کاهش گذاشت. داستان‌های بی‌نظیر و متأثر کننده‌ای در صحنه‌ی چین به‌نمایش درآمده است.

سال ۱۸۴۰، که عموماً توسط تاریخ‌نویسان به‌عنوان آغاز دوران معاصر چین در نظر گرفته شده است، شروع سفر چین را از سنت به‌سوی نوین‌سازی مشخص کرد. تمدن چین ۴ رویداد بزرگ چالش و عکس‌العمل را سپری کرد. سه‌تای اول آنها شامل یورش به پکن توسط نیروی متحد انگلیسی-فرانسوی در اوایل دهه‌ی ۱۸۶۰، جنگ چین و ژاپن در سال ۱۸۹۴ (معروف به ”جنگ جی‌آوو“) و جنگ روسیه و ژاپن در شمال‌شرق چین در سال ۱۹۰۶ بود. در برابر این سه رویداد، چین با ”جنبش غربی‌کردن“ عکس‌العمل نشان داد که این مسئله توسط واردات کالاها و مهمات، اصلاحات سازمانی از طریق ”اصلاح در صد روز“ در سال ۱۸۹۸ [۱] و تلاش در زمان پایان سلسله‌ی اخیر چینگ برای تأسیس حکومتی قانونی و بعداً ”انقلاب شین‌های“ (یا ”انقلاب هسین‌های“) در سال ۱۹۱۱ [۲]، مشخص شد.

در پایان جنگ جهانی اول، چین علی‌رغم این‌که فاتح میدان بیرون آمد ولی در میان لیست قوی‌ترین و قدرتمندترین نیروهای در آن زمان قرار نگرفت. بسیاری از چینی‌ها معتقد بودند که سه عکس‌العمل اول چین با شکست روبرو شده بودند. ”جنبش چهارم می“ [۳] به چهارمین تلاش برای پاسخ به چالش‌های قبلی ختم شده و به غربی‌کردن تمام عیار فرهنگ چین از طریق جنبش کمونیستی و انقلاب افراطی آن منتهی شد.

این مقاله مربوط است به حاصل آخرین رویداد عکس‌العمل در چین، یعنی تأثیر جنبش کمونیست و حزب کمونیست بر تمدن چین. تجزیه و تحلیل‌هایی ارائه خواهد شد تا روشن کند چه نتایجی به‌بار آورده است، خواه آن توسط خود چینی‌ها انتخاب شده باشد یا از خارج به چین تحمیل شده باشد، پس از این‌که چین ۱۶۰ سال از تاریخ خود را پشت سر گذاشته است، نزدیک به یک‌صد میلیون نفر به مرگ‌های غیر طبیعی مرده‌اند و تقریباً تمامی فرهنگ و تمدن سنتی چین نابود شده است.

الف- اتکا به خشونت و ترور برای بدست گرفتن و نگه داشتن قدرت

”کمونیست‌ها کسر شأن خود می‌دانند که نگرش‌ها و مقاصد خود را مخفی کنند. آن‌ها آشکارا اعلان می‌کنند که اهداف آن‌ها فقط توسط به‌زور براندازی تمامی شرایط اجتماعی موجود کسب می‌شود.“ [۴] این نقل قول برگرفته از پاراگراف پایانی بیانیه‌ی کمونیست، سند اصلی حزب کمونیست می‌باشد. خشونت، اولین و

اصلی‌ترین ابزاری است که حزب کمونیست به‌وسیله‌ی آن قدرت را به‌دست آورد. این خصوصیت و ویژگی شخصیتی، به تمام اشکال بعدی حزب از همان زمان تولدشان منتقل شده است.

در حقیقت اولین حزب کمونیست دنیا سال‌ها پس از مرگ کارل مارکس تأسیس شد. یک سال پس از "انقلاب اکتبر" در سال ۱۹۱۷، "حزب کمونیست تماماً روسی (بلشویک)" (بعدها به‌عنوان "حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی" معروف شد) به‌وجود آمد. این حزب از استفاده از خشونت علیه "دشمنان طبقاتی" ناشی شد و از طریق خشونت علیه اعضاء حزب و شهروندان عادی ابقا یافت. در طول پاک‌سازی حکومت استالین در دهه‌ی ۱۹۳۰، حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی به کشتار بیش از ۲۰ میلیون به‌اصطلاح جاسوس و خائن و آن‌هایی که تصور می‌شد نظرات متفاوتی داشته باشند دست زد.

حزب کمونیست چین (ح‌ک‌چ) در ابتدا به‌عنوان شاخه‌ای از حزب کمونیست شوروی در "سومین [سازمان] انترناسیونال کمونیستی" شروع کرد. از این‌رو طبیعتاً حس کشتار را به ارث برد. در طول اولین جنگ داخلی بین کمونیست و کومین‌تانگ چین بین سال‌های ۱۹۲۷ و ۱۹۳۶، جمعیت استان جیانگ‌شی از ۲۰ میلیون نفر به ۱۰ میلیون نفر کاهش یافت. خسارت به‌بار آمده توسط استفاده‌ی ح‌ک‌چ از خشونت می‌تواند توسط این جریانات به تنهایی دیده شود.

ممکن است استفاده از خشونت هنگام به‌دست آوردن قدرت سیاسی اجتناب‌ناپذیر باشد، اما هرگز رژیمی همانند ح‌ک‌چ که این قدر مشتاق کشتن باشد نبوده است، به‌ویژه در طی دوران صلح که شرایط غیر از این است. از سال ۱۹۴۹، تعداد کشته‌شدگان توسط خشونت‌های ح‌ک‌چ بیش‌تر از تعداد کل کشته‌شدگان در طول جنگ‌های بین سال‌های ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۹ بوده است.

نمونه‌ی بسیار خوبی از استفاده‌ی حزب کمونیست از خشونت، حمایت آن از "خمرهای سرخ کامبوج" است. در دوران خمرهای سرخ، یک‌چهارم جمعیت کامبوج شامل اکثریت مهاجران و نژادهای چینی، کشته شدند. چین هنوز هم سد راه جامعه‌ی بین‌المللی در به محاکمه کشیدن خمرهای سرخ می‌شود تا بدین ترتیب نقش جنایت‌کارانه‌ی ح‌ک‌چ را در قتل عام مخفی نگه‌دارد.

ح‌ک‌چ ارتباط‌های نزدیکی با وحشیانه‌ترین نیروهای مسلح انقلابی دنیا و رژیم‌های مستبد دارد. علاوه بر خمرهای سرخ، این مسئله شامل احزاب کمونیستی در اندونزی، فیلیپین، مالزی، ویتنام، میانمار، لائوس و نپال نیز می‌شود- که همه‌ی آنها تحت حمایت ح‌ک‌چ تأسیس شدند. بسیاری از رهبران این احزاب کمونیستی، چینی هستند؛ برخی از آنها تا امروز هنوز در چین پنهان می‌شوند.

سایر احزاب کمونیستی برپایه‌ی مائوئیستی عبارتند از "راه درخشان آمریکای جنوبی" و "ارتش سرخ" ژاپن، که فجایع آنها توسط جامعه‌ی جهانی محکوم شده است.

یکی از تئوری‌هایی که کمونیست‌ها به‌کار می‌برند، داروینیسم اجتماعی است. حزب کمونیست فرضیه‌ی "رقابت بین گونه‌ها"ی داروین را در ارتباط با روابط انسانی و تاریخ بشر، به‌کار می‌گیرد، اعتقاد دارد که جدال طبقاتی تنها نیروی جلوبرنده برای توسعه‌ی اجتماعی است. بنابراین، جدال، نخستین "اعتقاد" حزب کمونیست شد، ابزاری برای کسب و نگه‌داشتن کنترل سیاسی. بیانات مشهور مائو به‌سادگی این منطق بقای اصلح را آشکار می‌کند: "با وجود ۸۰۰ میلیون نفر، چگونه بدون جدال امکان‌پذیر است؟"

یکی دیگر از بیانات مائو که مشابهاً مشهور است این است که انقلاب فرهنگی باید ”هر هفت یا هشت سال“ اجرا شود. [۵] به‌کارگیری مکرر قدرت ابزار مهمی برای ح‌ک‌چ برای نگه داشتن حکومتش در چین می‌باشد. هدف استفاده از زور ایجاد رعب و وحشت است. هر جدال و جنبشی به‌عنوان تمرین رعب و وحشت خدمت کرد به‌طوری که مردم چین قلبشان به لرزه افتاد، به رعب و وحشت گردن نهادند و به‌تدریج تحت کنترل ح‌ک‌چ به بردگی گرفته شدند.

امروز، تروریسم دشمن اصلی جهان آزاد و متمدن شده است. تمرین تروریسم خشونت‌آمیز ح‌ک‌چ، به برکت تجهیزات حکومت، در گستره‌ای وسیع بوده، دوامش طولانی‌تر و نتایجش نابودکننده‌تر بوده است. امروز در قرن بیست و یکم، ما نباید این ویژگی به ارث برده‌شده‌ی حزب کمونیست را فراموش کنیم، زیرا آن قطعاً در سرنوشت ح‌ک‌چ، زمانی در آینده نقشی بسیار حساس را ایفا خواهد کرد.

ب- استفاده از دروغ برای توجیه خشونت

سطح تمدن می‌تواند توسط درجه‌ی خشونت‌ی که در یک رژیم استفاده می‌شود مورد سنجش قرار گیرد. با توسل به استفاده از خشونت، رژیم‌های کمونیستی آشکارا مرحله‌ی قهقرایی بزرگی در تمدن بشریت به نمایش گذاشتند. متأسفانه، حزب کمونیست توسط کسانی که معتقد بودند خشونت ابزاری اساسی و اجتناب‌ناپذیر برای توسعه‌ی جامعه می‌باشد، به عنوان پیشرفت‌گرایی در نظر گرفته شده است.

این پذیرش خشونت می‌بایستی به عنوان به‌کارگیری بی‌مانند و ماهرانه‌ی نیرنگ و دروغ توسط حزب کمونیست نگریسته شود که ویژگی موروثی دیگری از ح‌ک‌چ می‌باشد.

”از دوران جوانی، ما درباره‌ی ایالات متحده به عنوان کشوری محبوب فکر می‌کردیم. معتقدیم که این مسئله به خاطر این حقیقت است که ایالات متحده هرگز نه چین را اشغال کرده، نه دست به هیچ حمله‌ای به چین زده است. به‌طور بنیادی‌تر این‌که، مردم چین به‌خاطر ویژگی دمکراتیک و روشن‌فکر بودن مردم ایالات متحده برداشت خوبی از آن دارند.“

این گزیده از سرمقاله‌ای چاپ شده در روزنامه‌ی رسمی ح‌ک‌چ، شین‌هو/دیلی در ۴ جولای ۱۹۴۷ می‌باشد. تنها سه سال بعد، ح‌ک‌چ سربازانش را برای جدال با سربازان امریکایی به شمال کره فرستاد و امریکایی‌ها را به عنوان شیطان‌ترین امپریالیسهای جهان به تصویر کشید. هر فرد چینی کشور چین از خواندن این سرمقاله که بیش از ۵۰ سال پیش نوشته شده متحیر می‌شود. ح‌ک‌چ تمامی انتشاراتی را که عباراتی نظیر چند سطر اخیر را نقل قول کنند ممنوع اعلام کرده و نسخه‌های بازنویسی شده را منتشر کرده است.

ح‌ک‌چ از زمان به قدرت رسیدن، در هر جنبشی، از جمله از بین بردن ضد انقلابیون (۱۹۵۳-۱۹۵۰)، ”همکاری“ مردم و مؤسسات خصوصی (۱۹۵۷-۱۹۵۴)، جریان ضد راست‌گراها (۱۹۵۷)، انقلاب فرهنگی (۱۹۷۶-۱۹۶۶)، قتل عام میدان تیان‌آن‌من (۱۹۸۹) و اخیراً آزار و شکنجه‌ی فالون گونگ از سال ۱۹۹۹، ترفندهای مشابهی را به‌کار برده است. شرم‌آورترین مثال آن آزار و شکنجه اندیشمندان در سال ۱۹۵۷ بود. ح‌ک‌چ اندیشمندان را فرا خواند تا عقایدشان را ارائه دهند، اما پس از آن با استفاده از سخنرانی‌هایشان به عنوان مدرکی برای ”جرم‌شان“ آن‌ها را به عنوان ”راست‌گرایان“ آزار و شکنجه کرد. هنگامی که برخی آزار و شکنجه را به

عنوان توطئه یا ”دسیسه‌ی مخفیانه“ مورد انتقاد قرار دادند، مائو علناً اظهار داشت، ”آن دسیسه‌ای مخفیانه نیست، بلکه شگردی آشکار است.“

فریب و دروغ نقش بسیار مهمی را در به‌دست آوردن و نگاه‌داشتن کنترل ح‌ک‌چ ایفا کرده است. چین از طولانی‌ترین و کامل‌ترین تاریخ در جهان برخوردار است و اندیشمندان چینی از زمان‌های باستان والاترین ایمان را در تاریخ داشته‌اند. چینی‌ها از تاریخ برای ارزیابی واقعیت جاری و حتی برای کسب رشد معنوی شخصی استفاده کرده‌اند. ح‌ک‌چ برای این‌که تاریخ را به خدمت رژیم کنونی درآورد، تغییر حقایق تاریخی و سرپوش گذاشتن بر آن‌ها را به انجام رسانده است. ح‌ک‌چ در تبلیغات و دروغ‌پردازی‌هایش تاریخ را از دوره‌های دوری، حتی از دوره‌ی ”بهار“ و ”پاییز“ (۴۷۶-۷۷۰ ق.م) و دوره‌ی ”کشورهای درحال جنگ“ (۲۲۱-۴۷۵ ق.م) تا انقلاب فرهنگی اخیر بازنویسی کرده است. یک چنین تحریفات تاریخی، از سال ۱۹۴۹ درطول بیش از ۵۰ سال ادامه داشته و تمام تلاش‌ها برای بازسازی حقایق تاریخی به‌طور بی‌رحمانه‌ای توسط ح‌ک‌چ مسدود شده و نابود شده است.

هنگامی‌که خشونت آن‌قدر ضعیف می‌شود که نمی‌توان کنترل را برپا داشت، ح‌ک‌چ به فریب و دروغ متوسل می‌شود که چهره‌ی خشونت را می‌پوشاند و آن‌را توجیه می‌کند.

باید پذیرفت که فریب و دروغ توسط حزب کمونیست خلق نشد، بلکه اعمال افراد شرور دوران کهن هستند که حزب کمونیست بدون هیچ شرمی آن‌ها را به کار برده است. ح‌ک‌چ زمین را به دهقانان، کارخانه‌ها را به کارگران، آزادی و دموکراسی را به اندیشمندان و صلح را به همگان قول داد. هیچ‌کدام از این عهد و پیمان‌ها هرگز تحقق پیدا نکرده است. یک نسل از چینی‌های درگذشته فریب خورد و نسل دیگری به فریب خوردن ادامه می‌دهند. این بزرگترین مصیبت مردم چین، اسفانگیزترین سیمای ملت چین می‌باشد.

پ- اصول دائماً در حال تغییر

در ”مناظره‌ی ریاست جمهوری“ امریکا در سال ۲۰۰۴ در تلویزیون، یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری گفت که یک فرد زمانی که نیاز داشته باشد، می‌تواند تاکتیک را تغییر دهد، اما هیچ‌گاه نبایستی ”عقاید“ یا ”ارزش‌های اصلی“ خود را تغییر دهد، در غیر این‌صورت ”وی قطعاً قابل اعتماد نیست.“ [۶] این گفته واقعاً اصلی عمومی را مشخص می‌کند.

حزب کمونیست یک مثال نمونه است. به عنوان مثال، ح‌ک‌چ از زمان تأسیس خود از ۸۰ سال پیش، ۱۶ کنگره‌ی نمایندگان ملی را برگزار کرده و ۱۶ بار قانون اساسی حزب را اصلاح کرده است. ح‌ک‌چ در طی ۵ دهه از زمان به قدرت رسیدن خود، ۵ اصلاحیه‌ی اصلی را در قانون اساسی چین ایجاد کرده است.

ایده‌ال حزب کمونیست مساوات اجتماعی در جهت جامعه‌ای کمونیستی است. امروزه به‌هرحال، چین تحت کنترل کمونیست، ملتی با جدی‌ترین نابرابری‌های اقتصادی در دنیا شده است. بسیاری از اعضای ح‌ک‌چ ثروتمند فاسد شده‌اند درحالی‌که کشور ۸۰۰ میلیون نفر دارد که در فقر به‌سر می‌برند.

تئوری‌های راهنمای ح‌ک‌چ با مارکسیسم-لنینیسم آغاز شد، که مائوئیسم و سپس افکار دنگ و اخیراً ”نمودهای سه‌گانه“ جیانگ به آن اضافه گردید. مارکسیسم-لنینیسم و مائوئیسم با تئوری‌های دنگ و ایدئولوژی

جیانگ ابداً موافق نیستند- در واقع در تضاد با آنها هستند. این معجونی از تئوری‌های کمونیستی به کار گرفته شده توسط ح‌ک‌چ، در واقع در تاریخ بشریت چیزی نادر است.

اصول شکل‌گیری حزب کمونیست به‌طور وسیعی در تضاد با یکدیگر بوده‌اند. از ایده‌ی تلفیق جهانی ارتقاء دولت ملی تا ملی‌گرایی افراطی امروز، از نابودی تمامی مالکیت‌های خصوصی و تمامی طبقات استعمارگرانه تا نگرش امروزیین حمایت از سرمایه‌داری برای پیوستن به حزب؛ اصول دیروز با تغییر بیشتر محتمل فردا، در سیاست‌های امروز برعکس شده است. بدون توجه به این که ح‌ک‌چ هر چند وقت یک‌بار اصول خود را تغییر می‌دهد، هدف، آشکارا باقی می‌ماند: به‌دست آوردن و نگه داشتن قدرت و استمرار بخشیدن به کنترل تمام عیار جامعه.

در تاریخ ح‌ک‌چ بیش از ده‌ها جنبش بوده است که در جدال با "زندگی و مرگ" هستند. در حقیقت تمامی این جدال‌ها مصادف با انتقال قدرت به‌دنبال تغییرات در اصول اساسی حزب بوده است.

هر تغییری در اصول، از یک بحران اجتناب ناپذیری نشأت گرفته است که حزب با آن مواجه شد و تهدیدی برای مشروعیت و حیات آن بود. خواه آن همکاری کردن با حزب کومین‌تانگ باشد، یک سیاست خارجی طرفدار ایالات متحده، اصلاح اقتصادی و توسعه‌ی تجارت، یا حمایت از ملی‌گرایی باشد- هر یک از این تصمیمات در زمان یک بحران روی داد و همگی با به‌دست آوردن یا قوام گرفتن قدرت سروکار داشتند. هر چرخه از رنج یک گروه از آزار و شکنجه‌ای که متعاقب معکوس آن آزار و شکنجه بود، با تغییراتی در اصول اساسی ح‌ک‌چ ارتباط داشته است.

یک ضرب‌المثل غربی می‌گوید که حقایق قابل دوام و دروغ‌ها ناپایدار هستند. در این گفته دانایی وجود دارد.

ت- چگونه سرشت حزب جایگزین سرشت بشری می‌شود و آن را از بین می‌برد

ح‌ک‌چ یک رژیم خودکامه‌ی لنینیستی است. از زمان آغاز کار ح‌ک‌چ، سه خط‌مشی اساسی بنا نهاده شده است، یعنی خط‌مشی روشن‌فکرانه، خط‌مشی سیاسی و خط‌مشی سازمان‌دهی. خط‌مشی روشن‌فکرانه به بنیاد فلسفی حزب کمونیست اشاره می‌کند. خط‌مشی سیاسی به برنامه‌ریزی اهداف می‌پردازد. خط‌مشی سازمان‌دهی مربوط می‌شود به این که چگونه اهداف از درون قالب سازمان‌دهی مشخص به‌دست می‌آیند.

اولین و مهمترین نیاز تمامی اعضاء ح‌ک‌چ و آنهایی که تحت حکومت آن هستند اطاعت بی‌چون و چرا از فرامین است. این آن چیزی است که خط‌مشی سازمان‌دهی به آن می‌پردازد.

در چین، اکثریت مردم درباره‌ی شخصیت دوگانه‌ی اعضاء ح‌ک‌چ آگاهی دارند. در محافل خصوصی، اعضاء ح‌ک‌چ موجودات انسانی عادی با احساس شادی، خشم، اندوه و لذت هستند. آن‌ها دارای شایستگی‌ها و نواقص موجودات بشری عادی هستند. ممکن است والدین، شوهران، زنان یا دوستان باشند. اما در بالای سرشت و احساسات بشری، سرشت حزب قرار دارد که برطبق نیازهای حزب کمونیست، فراسوی نهاد بشری می‌رود. بدین ترتیب انسانیت، نسبی و قابل تغییر می‌شود، درحالی که سرشت حزب، مطلق‌ورای هرگونه تردید و چالش می‌شود.

در طی انقلاب فرهنگی، این خیلی عادی بود که پدران و پسران همدیگر را شکنجه می‌کردند. شوهران و زنان با یکدیگر مبارزه می‌کردند، مادران و دختران درباره‌ی یکدیگر گزارش می‌دادند و شاگردان و معلمان با همدیگر بسان دشمنان رفتار می‌کردند. در این موارد، سرشت حزب کشمکش و نفرت را برمی‌انگیخت. در اوایل دوره‌ی حکومت ح‌ک‌چ، بسیاری از مقامات رده بالای ح‌ک‌چ به‌خاطر این که اعضای خانواده‌شان به عنوان طبقات دشمن برچسب زده شدند، بی‌پشتوانه گشتند. این موضوع، مجدداً بواسطه‌ی ماهیت حزب هدایت شد.

قدرت سرشت حزب بر فرد از روند درازمدت شستشوی مغزی ح‌ک‌چ نشأت می‌گیرد. این آموزش‌ها از پیش‌دستانی و مهد کودک‌ها آغاز گشت، جایی که در جواب سؤالات، به پاسخ‌های در حمایت از حزب جایزه داده می‌شود، پاسخ‌هایی که از عقل سلیم یا سرشت بشری کودک تبعیت نمی‌کنند. دانش‌آموزان زمانی که وارد دبستان، دوره‌ی راهنمایی و تمام مسیر تا دانشکده می‌شوند، از آموزش سیاسی برخوردار می‌شوند و یاد می‌گیرند که از پاسخ‌های استاندارد در حمایت از حزب پیروی کنند، در غیر اینصورت، مجاز به گذراندن امتحان و فارغ‌التحصیل شدن نیستند.

یک عضو حزب، بدون توجه به این که شخصاً چگونه احساس می‌کند، زمانی که در معرض عموم صحبت می‌کند باید سازگار با خط‌مشی حزب باقی بماند. ساختار سازمانی ح‌ک‌چ، هر می‌عظیم است، با قدرت مرکزی در رأس که تمامی سلسله مراتب را کنترل می‌کند. این ساختار منحصربه‌فرد یکی از مهمترین ویژگی‌های رژیم ح‌ک‌چ است، که به ساختن همسانی بی‌چون و چرا کمک می‌کند.

امروزه ح‌ک‌چ کاملاً به نهادی سیاسی در جدال برای حفظ منافع شخصی انحطاط یافته است. آن دیگر به دنبال هیچ‌یک از اهداف برجسته‌ی کمونیسم نیست. به هر حال ساختار سازمانی کمونیسم باقی مانده و نیاز آن به پیروی بی‌چون و چرا تغییر نکرده است. این حزب، درحالی که خودش را در صدر بشریت و سرشت بشری قرار می‌دهد، هر سازمان یا شخصی را که برای قدرت خودش زیان‌آور یا به‌طور بالقوه زیان‌آور می‌پندارد از میان برمی‌دارد، خواه شهروندان عادی باشند یا مقامات رده‌بالای ح‌ک‌چ.

ث- روحی شیطانی در مقابله با طبیعت و سرشت بشری

هر چیزی زیر آسمان چرخه‌ی حیاتی از تولد، بلوغ، انقراض و مرگ را تجربه می‌کند.

برخلاف رژیم کمونیستی، جوامع غیر کمونیستی، حتی آنهایی که تحت حکومت تک‌حزبی غیرقابل‌انعطاف و یا دیکتاتوری در رنج هستند، تا اندازه‌ای جایگاه‌های خودسازمان‌دهنده و خودمختار را مجاز می‌دانند. جامعه‌ی چین باستان در حقیقت بر طبق ساختاری دوگانه مورد حکمرانی قرار می‌گرفت. در مناطق روستایی، طوایف مرکز سازمان اجتماعی مستقل بودند، درحالی که مناطق شهری حول اتحادیه‌ی صنفی سازمان‌دهی می‌شدند.

رژیم نازی که شاید مستبدترین رژیم تحت حکومت دیکتاتوری جز حزب کمونیست بود، هنوز حقوق مالکیت خصوصی را مجاز می‌دانست. رژیم‌های کمونیستی هر شکلی از تشکلهای اجتماعی یا عناصر مستقل از حزب را ریشه‌کن کردند، آن‌ها را با ساختارهای قدرت به‌شدت متمرکز از بالا تا پایین جایگزین کردند.

اگر ساختارهای اجتماعی پایین به بالا (Bottom-up) اجازه می‌دهند که خودمختاری افراد یا گروه‌ها به‌طور طبیعی وجود داشته باشند، پس رژیم کمونیستی در ذات خود ضد طبیعت است.

حزب کمونیست معتقد به هیچ استاندارد جهانی برای سرشت بشر نیست. مفاهیم خوبی و پلیدی، همین‌طور قوانین و احکام، بطور خودسرانه‌ای دستکاری شدند. کمونیست‌ها کشتن را جایز نمی‌شمرند، مگر برای کسانی که به‌عنوان دشمنان حزب کمونیست طبقه‌بندی می‌شوند. از عشق به والدین استقبال می‌شود بجز برای والدینی که به‌عنوان طبقات دشمن تلقی می‌شوند. نیک‌خواهی، درستی، اخلاق، خرد و وفاداری همگی خوب هستند، اما زمانی که حزب مایل نیست یا نمی‌خواهد این خوبی‌های باستانی را مورد ملاحظه قرار دهد، موجه نیستند. حزب کمونیست استانداردهای جهانی برای سرشت بشر را کاملاً از میان برمی‌دارد و خودش را بر اساس اصولی بنا می‌نهد که در تضاد با سرشت بشر است.

جوامع غیر کمونیستی عموماً طبیعت دوگانه‌ی خوبی و اهریمنی انسانیت را در نظر می‌گیرند و برای حفظ تعادل در جامعه بر پیمان‌های اجتماعی تثبیت شده تکیه می‌کنند. اما در جوامع کمونیستی مفهوم سرشت انسانی انکار می‌شود و هم خوب و هم بد مورد قبول واقع نمی‌شوند. بر طبق نظریه‌ی مارکس، از بین بردن مفاهیم خوبی و بدی کاملاً به از میان برداشتن ساختار روبنایی جامعه‌ی کهن کمک می‌کند.

حزب کمونیست به خداوند اعتقاد ندارد و حتی احترامی برای طبیعت فیزیکی قائل نیست. این شعار ح‌ک‌چ در طول انقلاب فرهنگی بود: ”با آسمان نبرد کن، با زمین بجنگ، با انسان‌ها نزاع کن - در این‌ها لذت بی‌پایانی نهفته است.“ عذابی عظیم بر مردم چین و سرزمین چین تحمیل شد.

چینی‌ها به‌طور سنتی به وحدت آسمان و موجودات انسانی اعتقاد دارند. لائو‌زی در کتاب *دائو دِ جینگ (تائو ته جینگ)* بیان کرد، ”انسان از زمین پیروی می‌کند، زمین از آسمان پیروی می‌کند، آسمان از دائو پیروی می‌کند و دائو از آن‌چه که طبیعی است پیروی می‌کند.“ [۷] موجودات انسانی و طبیعت در میان یک ارتباط هماهنگ در کیهان پایدار وجود دارند.

حزب کمونیست نوعی موجود است، به‌هرحال آن در تضاد با طبیعت، آسمان، زمین و نوع بشر است. آن روحی شیطانی علیه کائنات است.

ج- برخی از ویژگی‌های تسخیر شیطانی

سازمان‌های حزب کمونیست خودشان هرگز در فعالیت‌های تولیدی و سازنده شرکت نمی‌کنند. زمانی که قدرت را به چنگ می‌آورند، خودشان را به مردم می‌چسبانند و آن‌ها را کنترل و از آن‌ها به نفع خود استفاده می‌کنند. به خاطر ترس از دست دادن کنترل، سیطره‌شان را بر اصلی‌ترین بخش جامعه گسترش می‌دهند. آن‌ها ذخایر تولید را به انحصار خود در می‌آوردند و ثروت را از دست جامعه بیرون می‌کشند.

در چین، ح‌ک‌چ همه جا گسترش می‌یابد و همه چیز را کنترل می‌کند، اما هیچ‌کسی هرگز اسناد حسابداری ح‌ک‌چ را به‌غیر از اسناد حسابداری دولت، هیأت حاکمه‌ی محلی و مؤسسات ندیده است. از حکومت مرکزی گرفته تا کمیته‌های محلی در مناطق روستایی، کارمندان شهرداری همیشه در رده‌ی پایین‌تر از کادرهای کمونیست هستند، بنابراین هیأت‌های حاکمه‌ی مربوط به شهرداری مجبورند از دستورات کمیته‌های حزب کمونیست همان سطح پیروی کنند. هزینه‌های حزب توسط واحدهای شهرداری تأمین می‌شود و به‌نام سیستم شهرداری ثبت می‌شود.

نظام ح‌ک‌چ مانند روح اهریمنی تسخیرکننده‌ی غول آسا، شبیه سایه‌ای که چیزی را تنگاتنگ دنبال می‌کند به هر واحد و سلول جامعه‌ی چین می‌چسبد. با ظریف‌ترین شبکه عروقی زالو صفتانه‌ی خودش عمیقاً به درون هر مویرگ و سلول جامعه نفوذ می‌کند و بدین طریق جامعه را کنترل کرده و از آن به نفع خود بهره‌برداری می‌کند.

ساختار بیمارگونه‌ی تسخیر شیطانی، در گذشته در تاریخ بشر نیز به صورت نسبی یا موقتی وجود داشته است. اما هرگز برای مدت بسیار طولانی فعالیت نداشته و جامعه را به طور کامل، همانطور که حزب کمونیست آن را تحت سیطره دارد، کنترل نکرده است.

به این علت، کشاورزان چینی در یک چنین فقر و جان‌کندن بسر می‌برند. آنها نه تنها مجبورند از ادارات مربوط به شهرداری قدیمی حمایت کنند، بلکه مجبورند از همان تعداد یا حتی تعداد بیشتری از کادری‌های کمونیست حمایت کنند.

بدین دلیل، کارگران چینی به تعداد وسیعی کارهایشان را از دست دادند. رگ‌های خون‌مکنده‌ی همه‌جا حاضر تسخیرکننده‌ی ح‌ک‌چ، برای سال‌های زیادی سرمایه‌ها را از کارخانه‌هایشان بیرون کشیده است.

بدین علت، روشن‌فکران چینی درمی‌یابند که به دست آوردن آزادی روشن‌فکری بسیار مشکل است. علاوه بر مباشران‌شان، سایه‌های ح‌ک‌چ همه جا حاکم هستند، هیچ کاری انجام نمی‌دهند به جز کنترل مردم.

یک روح تسخیرکننده باید ذهن فرد تسخیر شده را کاملاً در کنترل خود داشته باشد تا برای خودش انرژی را تخلیه کند.

بر طبق دانش سیاسی مدرن، قدرت از سه منبع اصلی سرچشمه می‌گیرد: زور، ثروت، دانش. حزب کمونیست هرگز در استفاده از کنترل انحصاری و فشار و تهدید برای چاپیدن دارایی مردم تردیدی به خود راه نداده است. مهم‌تر این‌که، آن مردم را از آزادی بیان و مطبوعات محروم کرده است. آن روح و قدرت اراده‌ی مردم را به خاطر حفظ کنترل بی‌چون‌چرای قدرت خود نابود کرده است. از این نقطه‌نظر، تسخیر شیطانی ح‌ک‌چ، جامعه را به حدی شدید در کنترل خودش می‌گیرد که به سختی می‌تواند با هریک از رژیم‌های جهان مقایسه شود.

چ- خود را بیازمایید و از مالکیت ح‌ک‌چ رهایی یابید

در بیانیه‌ی کمونیست، اولین سند برنامه‌ریزی شده‌ی حزب کمونیست، مارکس اظهار داشت که ”در سال ۱۸۴۸، یک روح دائماً به اروپا سر می‌زند- روح کمونیسم.“ [۸] بیش از یک قرن بعد، کمونیسم بیشتر از یک روح به یاد ماندنی است. آن یک جسم ملموس و مادی را تسخیر کرده است. آن همانند یک اپیدمی در سراسر جهان پخش شد، ده‌ها میلیون نفر را کشت و دارایی و آزادی فکر و روح را از صدها میلیون نفر گرفت.

اصول اساسی حزب کمونیست، برداشتن مالکیت خصوصی به منظور از بین بردن ”طبقه‌ی استثمارگر“ می‌باشد. مالکیت خصوصی پایه‌ی حقوق همه‌ی جوامع می‌باشد و اغلب فرهنگ ملی را با خود به همراه دارد. افرادی که از مالکیت خصوصی محروم می‌شوند همچنین آزادی فکر و روح را از دست می‌دهند. آنها ممکن است برای کسب حقوق سیاسی و اجتماعی، آزادی را بیشتر از دست دهند.

ح‌ک‌چ در مواجهه با بحران بقاء، مجبور شد در سال‌های ۱۹۸۰ در اقتصاد چین دگرگونی ایجاد کند. برخی از حقوق مالکیت خصوصی به مردم بازگردانده شد. این کار در ماشین کنترل‌کننده‌ی دقیق و عظیم ح‌ک‌چ شکافی ایجاد کرد. همان‌طور که اعضای ح‌ک‌چ برای جمع‌آوری ثروت شخصی‌شان مبارزه می‌کنند، این شکاف بزرگ شده است.

ح‌ک‌چ، یک روح تسخیرکننده‌ی اهریمنی حمایت‌شده توسط فشار، فریب و تغییرات متناوب در ظواهر و سیمایش، هم‌اکنون علایم فروپاشی، عصبی شدن در هر اختلال بی‌اهمیتی را نشان داده است. آن با جمع‌آوری ثروت بیشتر و محکم‌تر کردن کنترل برای بقاء مبارزه می‌کند، اما این اعمال فقط به تشدید بحران کمک می‌کند.

چین امروز موفق به نظر می‌رسد، اما برخوردهای اجتماعی به حدی افزایش یافته که هرگز قبلاً دیده نشده است. ح‌ک‌چ با به‌کارگیری دسیسه‌های سیاسی از گذشته، ممکن است به برخی از انواع عقب‌نشینی در جبران خسارت قتل‌عام میدان تیان‌آن‌من یا فالون‌گونگ دست بزند یا گروه دیگری را که انتخاب می‌کند دشمن سازد، بدین‌طریق به تمرین قدرت رعب و وحشت ادامه دهد.

به ملت چین، در مواجهه با چالش‌ها در طی یکصد سال گذشته با واردات تسلیحات، دگرگونی در نظام‌ها و نمایش انقلابات افراطی و خشونت‌آمیز پاسخ داده شده است. موجودات بی‌شماری از بین رفته و باستانی‌ترین فرهنگ چینی‌ها رها شده است. به نظر می‌رسد که پاسخ‌ها به شکست منجر شده‌اند. هنگامی که آشفتگی و اضطراب افکار چینی‌ها را اشغال کرد، ح‌ک‌چ از این فرصت بهره‌برداری کرد و وارد صحنه شد و سرانجام این آخرین تمدن باستانی بجای مانده در جهان را تحت کنترل خود گرفت.

در چالش‌های آتی، مردم چین بطور اجتناب‌ناپذیری مجبورند دوباره دست به انتخاب بزنند. بدون درنظر گرفتن این‌که چگونه انتخاب انجام می‌شود، هر فرد چینی باید درک کند که امید هرچند ناچیزی به ح‌ک‌چ آسیب وارد شده به ملت چین را وخیم‌تر کرده و انرژی تازه‌ای را به داخل این ح‌ک‌چ تسخیرکننده‌ی شیطانی تزریق خواهد کرد.

ما باید تمامی توهمات را رها کنیم بدون این‌که تحت تأثیر نفرت، طمع یا تمایلات باشیم، به‌طور کامل خودمان را بیازماییم. فقط پس از آن می‌توانیم خودمان را از شر کنترل هراس‌انگیز ۵۰ ساله‌ی تسخیر روح ح‌ک‌چ خلاص نماییم. به‌نام ملتی آزاد، ما می‌توانیم تمدن چین را بر اساس ارزش‌گذاشتن به طبیعت بشر و شفقت برای همه دوباره بنا نهیم.

* * *

یادداشت‌ها:

[۱] اصلاح در صد روز، اصلاحی ۱۰۳ روزه از ۱۱ جولای تا ۲۱ سپتامبر ۱۸۹۸ بود. گوآنگ‌شو (Guangxu) امپراتور سلسله‌ی چینگ (۱۹۰۸-۱۸۷۵)، دستور یک سری اصلاحات را به‌هدف ایجاد تغییرات گسترده‌ی اجتماعی و سازمانی صادر کرد. مخالفت با اصلاحات در بین نخبگان محافظه‌کار حکومتی شدیدتر بود. سی‌شی (Cixi) همسر بیوه‌ی امپراتور با حمایت محافظه‌کاران افراطی و حمایت ضمنی فرصت‌طلب سیاسی یوآن‌شی‌کای (Yuan Shikai) در ۲۱ سپتامبر سال ۱۸۹۸ یک کودتا را ترتیب داد و گوآنگ‌شوی جوان اصلاح‌اندیش را وادار به

گوشه‌گیری کرد. سی‌شی به‌عنوان نایب‌السلطنه حکومت را در دست گرفت. اصلاح‌صدروزه با فسخ احکام صادره‌ی جدید و اعدام شش نفر از سردسته‌های هواداران اصلاحات به پایان رسید.

[۲] انقلاب شین‌های (یا انقلاب هسین‌های) برگرفته از نام سال چینی شین‌های (۱۹۱۱)، براندازی (۱۰ اکتبر ۱۹۱۱ تا ۱۲ فوریه ۱۹۱۲) سلسله‌ی حاکم چینگ (Qing) و تأسیس جمهوری چین بود.

[۳] جنبش چهارم ماه می اولین جنبش همگانی در تاریخ نوین چین بود که در ۴ می‌ماه ۱۹۱۹ آغاز شد.

[۴] از <http://eserver.org/marx/1848-communist.manifesto/cm4.txt>

[۵] نامه‌ی مائو زدانگ به همسرش جیانگ چینگ (1966) (Jiang Qing)

[۶] اطلاعات از <http://www.debates.org/pages/trans2004a.html>

[۷] دائو دِ جینگ، فصل ۲۵

[۸] از <http://eserver.org/marx/1848-communist.manifesto/cm1.txt>